

اصل اول:



۱. همان به واقعیت خارجی: تشکیک در واقعی بودن عالم و انکار واقعیت آن، و آن را خیال پنداشتن، تفکر عقلی و بحث اعتقادی را از ارزش می‌خشکاند. گذشته از این، اگر انسان واقعیت داشتن جهان خارج را منکر شود چگونه می‌توان با او به تفاهم رسید، او را قانع کرد و به سمت حقیقت برگرداند؟ بحث کردن حول این موضوع به برهان عقلی نیاز ندارد؛ همچنان به اولیاء و بدیهات هم نمی‌باشد چون کسی که وجود خارجی را (که بدیهی‌ترین چیزهاست) منکر شود همه چیز را منکر می‌شود و بحث با او امکان ندارد مگر با جوابی که بر التزامات و فطرت استوار باشد. در آن صورت است که این شخص مرتضی‌الدان به وضع عادی و سالم خودش برمی‌گردد. پرواضح است که توضیح واضحی ندارد. پس اگر مشکل است. واقعی بودن جهان خارج نیز از امور واضح و بدیهی است که نیاز به دلیل و برهان ندارد.

اصل دوم:

عقل اساس تفاهم بشری: از جمله اصول شناخت، پذیرش این امر است که عقل اساس تفاهم بشری است. یکی از بدیهی‌ترین قواعد عقلی، قانون علت است. (به این معنا که هر معلولی علتی می‌خواهد و هر اثری مؤثر). همچنین قانون عدم تناقض و چیزهایی که بر مبنای آنها برهان اقامه می‌شود. اگر انسان عقل و عقل‌گرای در تصور و تصدیق را انکار کرد دیگر نمی‌تواند هیچ حقیقتی از حقایق عالم را اثبات کند حتی قضایای حسی و تجربی را.

اصل سوم:

قیمت و ارزش شناخت: یکی دیگر از اصول شناخت، اعتقاد به قیمت و ارزش شناخت است و اینکه عقل بشری توانایی شناخت اشیا (المبتدئه‌ها) شناخت‌کننده و ذات‌اشیا همانگونه که هستند را دارد. ولی فلاسفه مدعی هستند که علم و شناخت صحیح، علم حضوری و اتحاد عقل و عاقل و معقول می‌باشد. در حالی که شناخت وجود و لوازم و آثار آنها مراد است و دلیل بر این گونه شناخت، بدیهی بودن وقوع معرفت به اشیا خارجی است.

تا اینجا سه اصل ذکر کردیم که اساس تفکر در بحث از حقیقت و واقع می‌باشند و چشم‌پوشی از آنها امکان ندارد به طوری که در هر بحث برهانی و جدلی به آنها نیاز است و هرگونه نتیجه‌گیری اعتقادی بدون آنها ناممکن است و اساس و ریشه‌ها هستند. المبتدئه اصول دیگری نیز هستند که این آکادمی‌های کلامی و فلسفی در آنها اختلاف است همانگونه که در اصول آتی توضیح خواهد آمد.

اصل چهارم:

منبع شناخت: منابع شناخت، حس و عقل و وحی می باشند. همانطور که در بساری از معارف مثل شریعت و غیر آن موجود است وحی به شایسته های مختلف حاصل می شود مثل نزول جبرئیل علیه السلام با تکلم درخت با حضرت موسی علیه السلام از طریق رؤیا و الهام و غیر آنها. البته وحی اختصاص به سفرای الهی دارد نه همه لکن مکاشفات و الهامات شخصی و اشراقات روحی ای که برای غیر آنها و ائمه معصومین حاصل می شوند ابدأ دل و حجت به حساب نمی آید و هیچ گونه حجتی ندارند و اشکالات متعددی بر آنها وارد گشته که ثابت می کند این الهامات از وجوه متعددی باطل است ما هم قسمتی از آنها را ذکر می کنیم.

اولاً: قسمی از الهامات و مکاشفات و مانند آنها حالاتی روحی و نفسانی هستند که از هیچ واقعه حاکمیت نمی کنند و این نکته بسیار مهم است که از به توضیح مفصل دارد که از گنجایش این مختصر خارج است. ثانیاً: حالات شهود و اشراق قابل انتقال به دیگران نیستند. ثالثاً: دلایلی بر حجت مکاشفات و الهامات وجود ندارد.

رابعاً: اگر آنها مخالف عقل باشند که صد در صد باطلند و اگر موافق با عقل باشند حجت مال عقل است نه آنها. به هر حال این مکاشفات اقسامی دارند اشطانی اند احکامات نفسانی... و البته هیچ دلیلی وجود ندارد که اثبات نماید فلان مکاشفه الهی بوده است و شایسته این در آن دخالت نداشته اند. قرآن هم بر شایستگی بودن بعضی از وحی ها دلالت فرموده: "و ان المشاطن لوجون المی اول اعهم" (به درستی که شایسته بعضی از دوستان خود وحی می کنند) و باز می فرماید: "قل هل انبئکم علی من تنزل المشاطن تنزل علی کل افآک اثم" (بگو آیه شما خبر دهم که شایسته این بر چه کسی نازل می شوند؟ بر هر شخص دروغگوی گناهکار نازل می شوند) و حاصل آنکه مصدر و منبع چهارمی برای کسب شناخت پذیرد نمی شود که نامش را اشراق روح الهامات و مانند آنها بگذاریم.

پس راه شناخت منحصر در حس و عقل و وحی الهی می باشد از همه این جاست که به ادعای فلاسفه، فلسفه اشراق از فلسفه مشاء جدا می شود. فلسفه اشراق، فلسفه ای است که بنا بر ادعا بر شالوده اعتقاد به مکاشفات عرفانی در کنار سه منبع پذیرش بنا نهاده می شود بلکه در نظر آنها بر این سه مصدر هم چیزی می آید که استدلال آنها گوئی هم این است. پس صحیح آن است که فلسفه اشراق بی اساس است. چیزی که قبل از داخل شدن در مباحث معرفتی و طرق استدلال مهم است شناخت شایسته صحیح است. گاهی فلاسفه ای را می بینیم که بر مطلق استدلال می کنند در حالی که متوجه نیستند که اساس استدلال آنها بر چیزی تکیه دارد که ذوق عرفانی و اشراق نفسی به آن حکم کرده و خلاف عقل است. پس خلط مبحث شده حقیقت ضایع می شود و مطلب هم فهمیده نمی شود. این تفاوت میان این دو گروه به حسب ادعای خود فلاسفه، ولی حق این است که تفاوتی بین فلسفه مشائی و اشراقی وجود ندارد و هر دو گروه خود را هم اهل استدلال می دانند و هم اهل اشراقات نفسانی.

اصل پنجم:

مدرکات عقل: مدرکات عقل مربوط به امور تئوری است که فقط به نظر امت تعلق دارد و الزام عملی به دنبال ندارند که عقل نظری نامگذاری شده است. اینکه مربوط به امور است که الزام عملی را به دست می کشند از قبیل حسن عدالت و قبح ظلم. فلاسفه عقل عملی را انکار کرده و گفته اند آنها احکامی هستند که اعتباری و غیر ذاتی اند. و احکام اعتباری قابل تبدیل و تغیر را دارند که این احکام از جانب عقلا بر اساس مصالح و مفاسد جعل شده اند لکن متکلمین با آنها مخالفت کرده و گفته اند این مدرکات عقل نظری و عقل عملی از این جهت فرقی نیست، هر دو از یک باب و یک اصل هستند و هر دو ذاتی و واقعی اند. دلایل آن هم وجدان و ضرورت عقل است. این است دیدگاه اسلام. خداوند در سوره بقره می فرماید: "و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا ان تعجل فیها من فسادها و سفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون" (و هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود من در زمین خلیفه ای قرار می دهم گفتند آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد می کند و خونها می ریزد در حالی که ما به حمد تو تسبیح گوئیم و تقدس می کنیم برای تو. پروردگارت فرمود: من می دانم آنچه را که شما نمی دانید.) این آیه شریفه وضوحاً به واقعه ادراکات عقل عملی تصریح می کند و ادآور بشر است به آنکه از جاده عقل صحیح خارج نشوند. توضیح آیه بدین گونه است:

استفهام ملائکه و استدلال آنها قائم بر مدرکات عقلی بود از جمله قبح فساد در زمین و قبح ظلم و ریختن خون بی گناهان و خوبی تسبیح و تقدس خداوند از جانب مخلوقات و آنکه ملائکه واقعی هم این حسن و قبح است که مخالفت آن در واقع جایز نیست و ملائکه هم بشر نیستند تا اعتباراتی تابع مصالح و مفاسد داشته باشند. و این ادراکات عقل عملی را تا حدی می کنند. مثلاً ادراک حسن تقدس و تسبیح و قبح ظلم از ادراکات عقلی ذاتی و واقعی اند. ضابطه و مزان هم نزد خداوند متعال هم این است که عقل عملی این واقع است فلذاست که به ملائکه جواب فرمود که من ضوابط و ملائکه و اعتبارات شما را قبول ندارم، و استدلال های آنان را هم که معتمد بر مدرکات عقل عملی است تخطئه نکرده بلکه آنها را

غیر قابل مناقشه قرار داد و به آن شکل جواب داد حکمت آن کار بر شما پوش ده و مخفی گشته و هم برای حل اشکالات و جواب سؤالات کافی است که آنها هم عذر خواستند.

و از آنجاست که معلوم می شود عقل عملی از قوانین عمومی کلی غیر مجعول و غیر قابل تغیر و تبدیل است. همان گونه که دیگر احکام عقلی آنگونه اند بلکه آن مدبرکات ذاتی عقل و واقعی هستند. به گونه ای که بر تمام وجود و عالم واقع حکمفرماست و در آن حکم استثنا و تفصیل و تخصصی وجود ندارد همانطور که سایر احکام کلی عقل آن گونه اند. آن مسأله از میند تفصیل بیشتری است که آن مختصر گنجایش آن را ندارد.

اصل ششم:

آنچه در مباحث معرفتی لازم است بحث از احکام و قوانین عقلی صحیح و عالم واقع و تمیز دادن آن از وهم و خیال است. قوانین که از خصوص ایشان آن است که اولاً واقعی و غیر مجعول، بلکه اصلاً قابل جعل نباشند. ثانیاً غیر قابل تبدیل و تغیر و بی نقص باشند. ثالثاً عام و کلی بوده و تخصص در آنها راه نداشته باشد. و از واجبات علم شناخت آن است که تمام قوانین خرافی ای که بر واقعیتشان ادعا می شود را تکذیب کند و با آن خصوصاً سه گانه مذکور آنها را محکوم کند.

و هیچ گریز از تفکیک بین قوانین مجعول و غیر مجعول نیست. به جاست ما هم در اینجا صورتی از اقسام قوانین را در اینجا ذکر کنیم. می توان قوانین را به سه قسم تقسیم کرد:

قسم اول: قوانین واقع. آنها همان قوانین هستند که با آن خصوصیات سه گانه پیشین معلوم می گردند و هم آنها هستند که لازم است در علم شناخت از آنها بحث گردد.

قسم دوم: قوانین که بر طبیعت و ماده به شکلی عام حکمفرماست مانند قوانین فلکی و فیزیکی و ... آنها قوانین مجعول از جانب خداوند هستند و توسط او قابل نقض اند. این قوانین هیچ بعد عقلی ای را نشان نمی دهند پس اگر مثلاً ماده در طبیعت از بین نمی رود این قانونی است بر اساس نظام و قوانین طبیعتی موجود که این قوانین توسط قوانین نوع اول که بر تمام وجود حکمفرماست و قدرت خداوند هم به آنها تعلق دارد قابل نقض هستند و در واقع توسط قدرت خدا با هم این قوانین اول نقض می شوند. لکن خود قوانین قسم اول مثل امتناع اجتماع نقضین و قانون علت و رقیب نقض اند.

قسم سوم: قوانین که بر قسمی از اقسام طبیعت حاکم باشند مثل انسان، حیوان، گیاه و ... این قوانین نیز مانند نوع دوم مجعول هستند. چیزی که مهم است توجه شود عدم خلط بین این قوانین است. چه بسا قانونی راجع به انسان صدق بکند ولی راجع به طبیعت صادق نباشد که آنکه درباره کل وجود صادق نیست. لذا ناگزیر هر جزء است این بحث را به شکل مفصل تری بحث کنیم. برای توضیح موضوع بعضی از مسائل اساسی را ذکر می کنیم:

اول: آیا قوانین جهان طبیعت و سایر قوانین ذاتی هستند یا ذاتی؟ اگر ذاتی هستند، قوانین از لحاظ

تقسیمات سه گانه مذکور هیچ تفاوتی ندارند و اگر غیر ذاتی اند که فرق واضح است.

در اینجا فلاسفه ذاتی بودن قوانین طبیعتی را ادعا کرده اند به این معنا که دست جعل خداوند به ایشان نرسیده. مثلاً مالکیت ملک، انسانیت انسان، شجریت شجر، ناریت نار همه ذاتی اند و از جانب خداوند متعال جعل نشده اند. آنچه جعل شده فقط ذات شمس است (بلکه از این بدتر فلاسفه مدعی اند که تعین شمس تابع اقتضای ذاتی ماه است و این ثابت آن ها می باشد و در جعل ذات آنها هم خداوند متعال اختیاری ندارد). و در آنکه شمس مالک انسان و شجر ... جعل شود اراده الهی دخالتی ندارد. این کلام آنها مبنی بر قاعده نسخ و قاعده المواحد لا صدر منه الا المواحد می باشد که اشکالات وارد بر آنها خواهد آمد. این نظر به انکار صریح قدرت مطلق الهی است که با برهان عقلی ثابت شده و مخالف دیدگاه اسلام است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا يكون المشيء لا من شيء الا الله ولا ينقل المشيء من جوهره الى جوهر آخر الا الله ولا ينقل المشيء من الوجود الى المعدوم الا الله. (مگر خدا و جز خدا هیچکس شمس را از جوهرش به جوهر دیگری نقل نمی دهد و جز او هیچکس وجود را به عدم نقل نمی دهد.)

دوم: آیا نسخ (یعنی اشتراک در حققت واحد، و یک جنس بودن وجود خدا و طبیعت) بین علت و معلول قانونی واقعی است که همه واقع را زیر سلطه خویش می آورد یا خیر؟ یک قانون طبیعتی مختص به عالم طبیعت است و نسخی غیر قابل نقض و تخلف بین علت و معلول و اثر و موثر وجود ندارد و بلکه گاهی محال می شود؟

سوم: آیا قاعده المواحد لا صدر منه الا المواحد قانونی است که حتی وجود خدا را در بر می گیرد؟!؟

چهارم: آیا وجود به ثابت و سهیل منقسم می شود یا خیر؟ و آیا حرکت جوهری قانونی واقعی است یا خیر.

پنجم: آیا وجود به وجود مستقل و رابط تقسیم می گردد یا خیر؟

و دیگر مسائل متعدد که نیاز به تعمق و بحث و استدلال دور از مغالطه و مصادره و مبتنی بر بدیهات دارد.

اصل هفتم:

طبعت احکام عقلی: طبیعت احکام عقلی بدیهی است که اختلافی در آنها نیست و نازمند دلیل و برهان نیستند. اما حصول اختلاف در بدیهات عقلی هم ممکن است و اگر اختلافی در بدیهات حاصل شد راه حل چیست؟ جواب این سؤال واضح است چون مطلب مورد اختلاف بدیهی است که فرض این است که بدیهات به مجرد تصور مورد قبول واقع می‌شوند و اگر بدیهی است که ناچار باید با تکلیف بر مقدمات بدیهی بر آنها برهان اقامه کرد و گرنه در مقابل اثبات آن هیچ اعتراضی نیست. ولی گذشته از این ما امور بدیهی را یافته‌ایم که اکابر علما در آنها اختلاف کرده‌اند که یک عده ضروری و بدیهی بودن بعضی از قضا را مدعی شده‌اند و عده‌ای دیگر منکر شده‌اند. اکنون راه چاره چیست؟

می‌گوئیم با رجوع به عرف عقلی امور بدیهی از آن و عقلی از وهمی قابل شناخت می‌شوند. توضیح آن به این گونه است که امکان دارد اختلاف بین دو یا چند نفر در امر معینی صورت بگیرد لکن امکان ندارد که این اختلاف بین عموم عقلای عالم اتفاق بیفتد و اگر حول بداهت امری معین بین عقلاء اختلاف افتاد معلوم می‌شود که این از بدیهات نیست. در این هنگام با رجوع به عقلا حق و حقیقت معلوم می‌شود. و چه بسا قرآن کریم در بعضی موارد اشاره کرده باشد با «أفلا تعقلون» اما تعقل نمی‌کنند.

اصل هشتم:

در اموون شبهه اختلاف عقل و شرع: اگر ظهور قرآن کریم اسنت بر چه زی خلاف حکم عقل دلالت کند حکم عقل در اولویت است و ظاهر قرآن تاویل می‌شود ولی اگر دلالت قرآن اسنت قاطع و صریح و در مقابل تاویل بود و در این حال خلاف حکم عقل (بنابر فرض) در این صورت از کدام یک پیروی کند؟ از آنجا که بر اعجاز قرآن کریم علم داریم و می‌دانیم که قرآن مطابق واقع است به حکم عقل پس باید بدانیم این حکم چه زی است که در واقع عقل به آن حکم نکرده بلکه اشتباهی رخ داده است. و حقیقت این است که وجود بعضی اوهام و خدایات که ادعا می‌شود حکم عقل هستند سبب حصول تصادم بین دلالت قطعی قرآن با حکم عقل شده است. در حقیقت وهم است.

اصل نهم:

بعد از اثبات مرسول و رسول بی‌شک و شبهه می‌توان برای کشف حقیقت و معرفت واقع به قرآن کریم و سنت شریفه استناد کرد خصوصاً برای اثبات اموری که دست عقل به آنها نمی‌رسد. اکنون می‌پرسیم آیا قبل از ثبوت رسول و مرسول می‌توان به قرآن و سنت استدلال کرد؟ در این صورت نیز جواب آری است. به اعتبار اعجاز قرآن کریم که اعجاز دلیل عقلی است و بر فرض که از موضع خود تنزل کند حد اقل قرآن می‌تواند مرشد و هادی و روشن کننده راه برای عقل باشد. و البته حق این است که معجزه، به طور همزمان هم مرسول را اثبات میکند و هم مرسول را.

اصل دهم:

در آخر برای کسانی که می‌خواهند مسائل کلامی و فلسفی را درس و بحث کنند اموری ذکر می‌کنیم:

- 1- ترک پیروی از هواهای نفسانی که در صورت پیروی از هوای نفس استدلال و بحث بی‌فایده است. کسی که چه زی را دوست دارد حتی اگر هزار دلیل آورده شود قانع نمی‌گردد.
- 2- ترک تعصب بی‌جا و این مانند مورد اول است قرآن کریم و سنت مطهر نیز به هم بنابر امر ارشاد فرمودند. امام علی علیه السلام: «أخوف ما أخاف علمكم اثباتاً اتباع المهوى وطول الأمل، فاما اتباع المهوى فصد عن الحق وأما طول الأمل فبئس الآخرة» (بیشتر نترس از آن بر شما می‌ترسم پیروی از نفس و درازی آرزوست. اما پیروی از نفس شما را از حق دور می‌کند و اما درازی آرزو آخرت را به فراموشی می‌سپارد).

و عنه علیه السلام «من عشق شيئاً أعشى بصره وأمراض قلبه» (هرکس عاشق چه زی شد چشمش کور و قلبش مرضی می‌شود).

- 3- ترک تقلید و مغرور شدن به شخصیت‌های فلسفی و فلسفی است. پس هرکس طالب حقیقت است واجب است المی‌ما قابل نظر کند و کلام گفته شده را بررسی کند و با دلیل و برهان حکم کند و به من‌قال و گوینده کاری نداشته باشد و گرنه باز هم در استدلال و بحث فایده‌ای نخواهد بود.

- 4- نکته مهم دیگری که وجود دارد شجاعت در قبول حق و پیروی از آن است. چه بسا آیند کسانی که حق را می‌شناسند و از قبولش با زبان آوردنش ترس دارند. این خلاف امانتداری و مسئولیت عقلی و الهی است. شخص عاقل مسئول است و مسئولیت از عقل جدا بی‌فایده نیست. لذا عقلا امت جدا بی‌فایده نیستند و از باب تسمیه المملووم بالملازم به حکمت نامگذاری شده است.

و در روایت آمده که: «العقل ما عبد به المرحمن و اکتسب به الجنان» عقل آن است که خدای رحمن با آن عبادت شود و

بهشت با آن به دست آورده می شود.

5- در اینجا دوباره اصل سوم را تذکر می دهیم که ناگزیر باید به ارزش معرفت و شناخت ایمان داشته باشیم و بدانیم هر رسدین به شناخت صحیح ممکن است.

اگر معرفت و شناخت نتواند در صد کشف از حقیقت کند بحث کلامی و فلسفی هیچ ثمره و فایده ای نخواهد داشت. چیزی که به هیچ وجه و به کلی قابل فهم نباشد قمتی ندارد. گاهی اوقات از زبان عوام المناس و حتی بعضی ها که مدعی علم و معرفت هستند عباراتی خارج می شود که مثلاً این مسئله، مسئله ای است که هیچ کس آن را نمی فهمد و اصلاً فهمش امکان ندارد و اینگونه مسائل را در پرده ای از عظمت و ابهام و عمق می پوشانند در حالی که ادعا می کنند آن را نفهمیده اند. این کلامی است که زن داغده هم به آن می خندد و گرنه چگونه امری که نفهم دند را به این اوصاف توصیف می کنند و چیزی که قابل فهم نیست چه قمتی می تواند داشته باشد. گذشته از این که اگر چیزی مجهولی که در مقابل شناخت است باشد باید مورد شک و تردید قرار گیرد نه مورد اعتماد و افتخار آنگونه که افراد جاهل می کنند.

از خداوند متعال می خواهیم که ما را از تحریر و گمراهی حفظ کند و ما را از پیروان حقیقت و چنگ زینندگان به راه پیامبر و ائمه اطهار علیهم الصلوٰة و السلام قرار دهد. انشاء...